



دیپلماسی جهانی و تکنولوژی جنگ افزار

هرمز همایون پور

«کارل فون کلاوز ویتس»، در قرن گذشته عبارتی بر کاغذ آورد که در پهنه بحثهای سیاسی - نظامی به نام خود او ثبت شده است: «جنگ، ادامه سیاست با ابزاری دیگر است.» این نظامی لهستانی تبار هروس (۱۸۷۰-۱۸۳۱) که در جنگهای فراوان شرکت جست و سرآمد نظریه-پردازان استراتژی جنگ در عصر خود شد، در کتاب معروفش به نام در باب جنگ، جنگ را عملی سیاسی توصیف کرد. او، در واقع، دگرگونی بزرگی را که در طول قرون و اعصار در حوزه امور سیاسی و نظامی پدید آمده بود، به زبان نظری بیان داشت. اگر از قرون اولیه بگذریم، شاید بتوان گفت که در قرون بعدی، جنگ به صورت ابزاری در دست دولتها و دولتمردان درآمد. برخلاف قرون اولیه، که به دلیل نبود یا کمبود وسایل ارتباطی، سخن عمدتاً با جنگ آغاز می‌شد و همان بود که نقش تعیین کننده داشت، در قرون بعد، به دنبال گسترش تدریجی ارتباطات و مبادلات گوناگون و وابسته شدن جوامع به یکدیگر، سیاست و مذاکره و دیپلماسی نقش پرتری پیدا کرد و جنگ به صورت تابعی

از آنها درآمد؛ هرگاه دیپلماسی به جایی نمی‌رسید، پای حربه جنگ به میان کشیده می‌شد. این وضع، کم و بیش، تا قرن نوزدهم میلادی برقرار بود تا آنکه نوآوریها و اختراعات نظامی و تولید جنگ‌افزارهای جدید، همان‌طور که «کلاوز ویتس» به درستی تشخیص داد و تشریح کرد، جنگ را از مرتبه عاملی که کم و بیش تابع سیاست بود، به جایگاهی همتراز و مساوی با آن بالا برد. چنین بود که «دیپلماسی ناوهای جنگی» پدید آمد، و اگر نه به عنوان ابزاری مقدم بر سیاست، دست کم چنان ابزاری همتراز با آن نمود یافت. دولتهای بزرگ روز، آغاز بدان کردند که کار خود در زمینه استعمار و استثمار را به مدد آن به پیش ببرند. ناوهای جنگی به ساحل کشور و منطقه‌ای هدایت می‌شد، و از آن پس، وظایف سیاسی و دیپلماتیک و قول و قرارهای بازرگانی و معدنی و امثال آن بسی آسان می‌گردید!

در این دوره که تا جنگ جهانی دوم ادامه داشت، انگیزه نیرومندی که همان گستردن قدرت و مناطق نفوذ و کسب

امتیازات سیاسی و بازرگانی بود، زمینه‌ساز روندی مداوم و منظم از اختراع و تولید بی‌در پی افزارهایی شد که اکنون «سنتی» خوانده می‌شوند: توپها و تانکها و زرمپوشها و هواپیماها و کشتیهایی با برد و شعاع عمل محدود. از آن پس، انگیزه به جا ماندن اما روند اختراع و تولید جنگ‌افزار، کیفیتی بکلی متفاوت گرفت. توجه به جنگ - افزارهای «استراتژیکی» معطوف گردید که دامنه و شعاع عمل و قدرت ویرانگری و کشتار بسیار فراتر - و در واقع، غیرقابل مقایسه - داشتند. نسل اول: بمب اتمی؛ نسل دوم: بمب هیدروژنی؛ و نسل سوم و کنونی: سلاحهای مجرب به اشعه ایکس و فواید فوری. در این میان، پاره شدن جهان به دو قطب، که هر کدام امکانات فنی و مادی و تکنولوژیکی بس گسترده‌ای در اختیار داشت، و عوامل دیگری چون استقلال یافتن مستعمره‌های پیشین که برانگیزنده رقابتهای سخت سیاسی و اقتصادی میان این دو قطب بود، و نیز «غول آسا» شدن نهادها و ساختهای صنعتی و تولیدی و بازرگانی این دو که پاسخها و واکنشهایی درخور خود می‌طلبید، به موج جدید دامن

پیشرفت‌های شگفت‌انگیز در حوزه سلاح‌های استراتژیکی موجب شد که «دیپلماسی جنگ‌افزار» کم و بیش از سیاست و دیپلماسی «سنتی» پیشی گیرد. اکنون گزاره نیست اگر بگوییم که سیاست جهانی، کمابیش، تابعی از نظام و فنون نظامی شده است. کافی است به اطراف خود نگاه‌های بیندازیم تا شواهد بی‌شماری در اثبات درستی این ادعا ببینیم: کنفرانس‌ها و گفت و گو-های همیشگی بین‌المللی در پیرامون کنترل و کاهش تسلیحات، رفت و آمد پیوسته سیاستمداران و مذاکرات آنها در این باب، هزینه‌های سرسام‌آور نظامی که موقعیت ژئوپولیتیک جهان را یکسره تحت‌الشعاع خود قرار داده است، تظاهرات گستردهٔ پاهوده و بیسوده طرفداران صلح در سرتاسر جهان، و هشدارهای بی‌در پی مجامع و گروه‌های خیرخواه بین‌المللی دربارهٔ خطرات مرگبار سلاح‌های جدید و اولویت مطلق که سازش و تفاهم نسبت به چند و چون این سلاح‌ها پیدا کرده است. اکنون، تمامی جهان و تمامی تمدن و فرهنگ بشری، در معرض مخاطره‌ای جدی قرار گرفته است که دقیقاً از این سلاح‌ها سرچشمه می‌گیرد. پس طبیعی است که همه چیز بصورت تابعی از این خطر هراس‌انگیز درآید و در چار-چوب آن مورد بررسی و گفت و شنود و موضعگیری و سیاست‌گذاری قرار بگیرد.

انگیزه‌های اقتصادی

اما، بدبختانه، سازش و توافق در این پاره به آسانی امکان ندارد. از یک سو، علم و تکنولوژی توقف‌بردار نیست؛ دانشمندان و آزمایشگاه‌های علمی و تحقیقاتی همواره در کارند. البته جای تاسف است که پیشرفت علمی و تکنولوژیکی بشر عمدتاً در حوزه‌های تسلیحاتی و نظامی یا زمینه‌های مربوط به آنها صورت می‌گیرد و چه بسا که می‌توانست در مسیرهای سودمندی جریان یابد. از سوی دیگر «انگیزه»های اقتصادی نیرومندی در کار است که به اتفاق آن «انگیزه علمی» روز به روز بس دامنه و بزرگی کار می‌افزاید. همین «طرح دفاع استراتژیکی» ریکان، در مرحله نخستین پژوهشی خود، در حدود ۲۶ میلیارد دلار هزینه خواهد داشت. این پول هنگفت، به جیب کشورها و مراکز دانشگاهی و پژوهشی و صنایعی سرازیر می‌شود که در این مرحله از تحقیقات اولیه مشارکت کنند. بعد از آن نوبت به چندین تریلیون دلار (بلی، چندین هزار میلیارد دلار) می‌رسد که باید صرف مراحل بعدی و پیاده شدن اصل طرح گردد، چگونه می‌توان دولتها و مراکز تحقیقاتی و صنعتی پیشرفته را از

وسوسه فرو افتادن به چنین دام فریبنده‌ای باز داشت؟ گذشته از آن، این طرح عظیم، اشتغال می‌آفریند؛ یعنی در جوامع صنعتی گرفتار بیکاری، ده‌ها بل صدها هزار نفر را به کار می‌گیرد، میلیاردها دلار را جا به جا می‌کند و به صنایع گرفتار رکود، رونق و شکوفایی می‌بخشد. به علاوه، در شرایطی که رقابت نظامی ویرانگر دو ابر-قدرت برجاست، امید حل «مشکل» - یعنی راحت شدن از شر قدرت رقیب - را هر چند به اشتباه در افق نمودار می‌سازد. به قول ساخاروف، طراحان این طرح بر آنند که خط دفاعی یا «خط مائینوی» در فضا ایجاد کنند.

مراحل گذشتهٔ پیشرفت تسلیحاتی را دو ابرقدرت با تقدم و تاخر یا همدوش یکدیگر به پایان بردند، هر دو تبدیل به قدرت ترسناکی شدند و فکر حمله و هجوم را از دیگری سلب کردند. چنین بود که مفهوم

آزمایشگاه‌های تسلیحاتی آمریکا

دولت آمریکا، برای پژوهش‌ها و تحقیقات پیچیده و محرومانهٔ تسلیحاتی خود، دو آزمایشگاه پیشرفته هسته‌ای در اختیار دارد. اولی، «آزمایشگاه لوس آلاموس» است در شهری به همین نام در ایالت نیو-مکزیکو. ادارهٔ امور این آزمایشگاه را دولت آمریکا در سال ۱۹۴۳ به دست خود گرفت تا برای تکمیل نخستین بمب اتمی از آن استفاده کند. این آزمایشگاه در سال ۱۹۴۷ به کمیسیون انرژی اتمی ایالات متحد و واگذار شد و اکنون جزء دانشگاه کالیفرنیاست.

دومی، «آزمایشگاه ملی لورنس لیور مور» است که در حدود ۶۰ کیلومتری مشرق سان فرانسیسکو قرار دارد. مقامات دولتی و کنگرهٔ آمریکا سالها برای ایجاد آن لزومی نمی‌دیدند، اما «انوارد نلر» که از گروه دانشمندان تولیدگر نخستین بمب اتمی بود، سرانجام آنها را به ضرورت تأسیس آن قانع ساخت. در حال حاضر، بیشتر پژوهش‌های مربوط به «طرح دفاع استراتژیکی» (جنگ ستارگان) در همین آزه‌ایستگاه انجام می‌گیرد. حدود ۸۰۰۰ نفر در آن کار می‌کنند و بودجه‌اش از ۸۰۰ میلیون دلار در سال درمی‌گذرد.

دو آزمایشگاه فوق در کانون بخش صنعتی گسترده‌ای قرار دارند که برای مراحل مختلف طراحی و تولید جنگ‌افزار-های هسته‌ای، بیش از ۴۰۰ هزار نفر در آن شاغلند و سالانه در حدود ۴۵ میلیارد دلار صرف آن می‌شود.

استراتژیکی «فابودی حتمی متقابل» شکل گرفت: حمله‌ای هسته‌ای به طرف مقابل، بیگمان، حمله‌هسته‌ای متقابل و نابودگرانه‌ای را به ارمغان خواهد آورد. در دو دههٔ گذشته، همین مفهوم، از بروز یک جنگ جهانی دیگر جلوگیری کرد و حافظ صلح لرزانی شد که اکنون داریم. اما، در این فاصله، پیشرفت تکنولوژیکی در مقولهٔ جنگ‌افزارها متوقف نماند و سلاح‌های قاره‌پیمای ترسناکی به میان آمد و دو رهیافت عمده شکل گرفت: یکی «دفاعی» و دیگری «تهاجمی». اولی بر «استراتژی بازدارندگی» استوار است؛ آنچنان با سلاح‌های نابودگر و پیشرفته مجهز شدن که طرف مقابل از فکر حمله «باز بماند». این استراتژی بر نظام دفاع غیر نظامی و بنا کردن سیلوهای استوار برای نگاهداری از موشکها و ایجاد مراکز فرماندهی و ارتباطی لازم پدای می‌فشارد. سر جنبانان و نظریه‌پردازان نظامی غرب بر آنند که هر نوع گفت و گو و سازش باید بر اساس پیوند زدن استراتژیهای دفاعی و تهاجمی صورت گیرد؛ یعنی که از یک طرف وسایل دفاعی گرفته نشود و در همان حال امکانات تهاجمی برای طرف دیگر باقی بماند. به این ترتیب، مثلاً نمی‌توان موشکهای میان-برد را از قارهٔ اروپا بیرون برد اما موشکهای کوتاه‌برد یا نیروهای سنتی شوروی را دست نخورده باقی گذاشت.

پیشرفت‌ها و دستاوردهای تکنولوژیکی، طبقاً، به رشتهٔ جنگ‌افزارها محدود نیست. اما دو نکته را باید در این میان در نظر گرفت. نخست آنکه، تولید تسلیحات اکنون عامل اصلی یا از عوامل اصلی پیشرفت‌های تکنولوژیکی است و «انگیزه»ی اصلی را متأسفانه باید در آن جستجو کرد. این مقوله چنان دامنهٔ پهنابوری پیدا کرده و چنان تمام چیزها - و از جمله سیاست و دیپلماسی و اقتصاد و پژوهش‌ها و داد و ستدهای جهانی - را در سایه خود قرار داده است که سیاست بین‌المللی و زبان آن یکسره با آن درآمیخته است. در واقع، اگر نه خود جنگ، اکنون «تکنولوژی جنگ و جنگ‌افزار» چنان اهمیتی یافته که سیاست و اقتصاد جهانی را به دنبال خود می‌کشد. شاید که در معنای دقیق کلمه، اینها دیگر ابزاری برای ادامهٔ سیاست نباشند، بلکه خود تبدیل به وسیله‌ای شده باشند در خدمت «آرز» پیشین خود.

دوم آنکه، محور تمام این کارها بس تکنولوژی می‌چرخد. بی‌جهت نیست که بسیاری به این نتیجه رسیده‌اند که در قیاس با مراحل پیشین تحولات جامعهٔ بشری، اکنون «صورت مساله» بکلی دگرگون شده است و بناچار باید به دنبال ارزشها و راه‌حلهایی



ساخاروف: پیوند مطلق آزادی و صلح

شده است: رابطه حقوق بشر با حفظ صلح و نیاز به آزادسازی بیشتر جامعه شوروی. وی که نظریاتش در این باره را در رساله‌ای به عنوان پیشرفت، همزیستی مسالمت‌آمیز، و آزادی فکر در ۱۹۶۸ منتشر کرده بود، در پرتو دگرگونی‌های جدید، به تغییر و تعدیل برخی از عقاید خود دست زده است. به نظر او، «تکتۀ محوری و همیشگی این است که حفظ صلح، بطور مطلق، با آزادی جامعه و رعایت حقوق بشر، بصورتی که در اعلامیه جهانی حقوق بشر منعکس شده است، ارتباط دارد» و «راه حل نهایی و بنیادی مشکلات مربوط به صلح و بقای بشر را باید در نزدیکی و به هم پیوستن نظامهای کاپیتالیستی و سوسیالیستی جستجو کرد.»

ساخاروف نسبت به بخت کامیابی «طرح دفاع استراتژیکی» ریگان تردید دارد، اما معتقد است که بحث درباره این طرح نباید با گفت و گوهای کنترل تسلیحات درهم آمیخته شود، زیرا به دلیل حساسیت دولت آمریکا نسبت به طرح یاد شده، گفت و گوهای مزبور ممکن است با شکست رو به رو شود؛ مطلبی که ظاهراً در موضعگیریهای جدید شوروی در مذاکرات کنترل تسلیحات ژنو رعایت شده است. به نظر او، «به امنیت بین‌المللی و خلع سلاح راستین نمی‌توان دست یافت، مگر آنکه تفاهم و اعتماد بیشتری میان اردوگاههای شرق و غرب پدید آید. و این کار ملازمه دارد با حل و فصل اختلافات محلی براساس روحیه‌ای از تفاهم و سازش‌پذیری، مخالفت با تمام‌نیرو-های افراطی و گروههای تروریستی، و خودداری از گسترش نفوذ یک طرف به پهنای قربانی کردن منافع طرف دیگر.» «ما نیازمند آزادی گردش اطلاعات، پایان دادن قطعی به آزار و تعقیب صاحبان فکر و اندیشه، آزادی مسافرت و حق سکونت در تمام کشورها، دخالت و نظارت موثر مردم بر اداره امور کشورهایشان هستیم.» «بدون حل شدن مشکلات سیاسی و انسانی، پیشرفت در زمینه خلع سلاح و امنیت بین‌المللی، اگر نه غیر ممکن، بسیار دشوار است.»

به نظر ساخاروف، «دستیابی به دنیایی فارغ از تسلیحات هسته‌ای، هدفی بسیار مطلوب است، لکن این کار تنها در صورت ایجاد دگرگونی‌هایی شدید در جهان امکان‌پذیر است»، و به علاوه، ملازمه دارد با پیشرفت تدریجی ولی قاطع در زمینه کاهش و کنترل تسلیحات و افزایش تفاهم و دوستی و اعتماد بین دولتها و ملتها.

ساخاروف

و سیاستهای تسلیحاتی

«آندره‌ی ساخاروف»، دانشمند ۶۵ ساله روسی که به عنوان «پدر بمب هیدروژنی شوروی» معروف است و در خارج از آن کشور به دلیل مبارزات شجاعانه‌اش در راه حقوق بشر و برپا شدن آزادی و دموکراسی در شوروی شهرت دارد، چند ماه پیش، پس از نزدیک به ۷ سال تبعید داخلی در شهر گورکی، دوباره به مسکو و «آکادمی علوم شوروی» بازگشت. آزادی او از جمله اقداماتی بود که گورباچف در راستای سیاستهای اصلاحی و آزادسازی خود به آنها دست زده است. ساخاروف که «با تمام وجود» از «انقلاب گورباچف» حمایت می‌کند و بر آن است که تنها با آزادسازی و استقرار دموکراسی در جامعه شوروی می‌توان مظاهر عقب‌ماندگیهای علمی و فرهنگی را از دامان آن جامعه زدود، دو ماه پس از آزادی خود در یک سمینار بین‌المللی در مسکو شرکت جست و در حدود «اطلاعاتی که به آنها دسترسی داشت»، طی سه سخنرانی، نظریات خود پیرامون حقوق بشر، مناسبات آمریکا و شوروی، و مسابقۀ تسلیحات هسته‌ای را تشریح کرد.

او، پیش از هر چیز، بر موضوعی تأکید کرد که از اوایل دهه ۱۹۶۰ تاکنون بارها موجب برخورد او با مقامات دولت شوروی

متناسب با شرایط تکنولوژی جدید بود. البته این کار آسانی نیست، چرا که اساس اندیشه‌ها و باورها و ارزشهای جوامع بشری را زیر و رو می‌کند. اما اگر حرف آن افراد درست باشد، چاره‌ای جز این نیست. ملتها و جوامع اگر بخواهند در جهان نوین زندگی کنند، از مواهبش بهره گیرند، در پیشرفتشان شرکت داشته باشند، زبانش را بفهمند، در آن «بیکانه» نباشند، و به رفاه و رونق و زندگی بهتر دست یابند، بناچار باید آدمها و جوامعی دیگر شوند؛ آدمها و جوامعی با ذهن و اندیشه‌ای باز و همساز با دانش و فنون و تکنولوژی جدید!

بهره‌مندی ژاپن از رقابت تسلیحاتی دو ابر قدرت

وضع کنونی جهان، تا ۴ سالنامه یا گزارش سالانه‌ای است که همه ساله از جانب یک موسسه پژوهشی معتبر غیردولتی در واشنگتن منتشر می‌شود و معمولاً دولتها و مراجع علمی و تحقیقاتی شرق و غرب بلافاصله به ترجمه آن دست می‌زنند. بنا به سالنامه ۱۹۸۶ این موسسه، هزینه‌های نظامی جهان، در فاصله ۴۵ سال، از ۶۰۰ میلیارد دلار به ۹۶۰ میلیارد دلار افزایش یافته است.

این رقم هنگفت، که از کل درآمد نیمه فقیر جوامع بشری درمی‌گذرد، بیش از آن گویاست که نیازمند توضیح بیشتری باشد. اما نکته در این است که صرف این هزینه‌ی گزاف در راه برنامه‌های نظامی و تسلیحاتی، دگرگونی‌های استراتژیکی بسیار مهمی در وضع کنونی و چشم‌اندازهای آینده سیاسی و اقتصادی کشورهای صنعتی پدید آورده است.

بنا به همان گزارش، اگر آمریکا و شوروی به خلع سلاح رو نکنند یا به میزان چشمگیری از هزینه‌های نظامی خود نگاهند، میدان را به ژاپن یا قدرت تازه‌ای خواهند باخت که از این لحاظ بار چندانی بر دوش ندارد: «صادرات ژاپن، کم و بیش، دو برابر شوروی است... و صادرات ۴۱۷ میلیارد دلاری آمریکا به همراه داراییهای خالص خارجی آن کشور، که به حدود ۱۴۰ میلیارد دلار می‌رسد، تنها یک سوم صادرات و داراییهای خارجی ژاپن است.» ایسن گزارش نتیجه می‌گیرد که «اگر آمریکا و شوروی به مسابقۀ تسلیحاتی پایان ندهند، سرانجام، یا جهان را به نابودی می‌کشند، یا به دلیل هزینه‌های کمرشکن ایسن مسابقه، تحت‌الشعاع کشور آفتاب تابان قرار می‌گیرند.»

دو دستگی در ناتو



کارینگتون: نگران امنیت اروپا

گیری کند...

در آلمان غربی، کوهل صدراعظم آن کشور، از یک سو با حمایت «گشتر» وزیر خارجه خود از پیشنهاد گورباچف، و از سوی دیگر، با مخالفت «ورنر» وزیر دفاع خود با این پیشنهاد رو به روست. حزب سبز و بخش بزرگی از سوسیالدمکراتها و افکار عمومی نیز از پیشنهاد گورباچف حمایت می‌کنند. کوهل، همصدا با کارینگتون و اکثر مقامات اروپای غربی، بر آن است که اگر موشکهای میان‌برد آمریکا از اروپای غربی بیرون برده شود، این خطه باز هم در معرض موشکهای کوتاه برد شوروی قرار خواهد داشت. حتی اگر این موشکها هم از میان بروند، باز برقراری بزرگ نیروهای سنتسی و ارتش زمینی شوروی اروپای غربی را در مخاطره یا دست کم تهدید مداوم شوروی باقی خواهد گذاشت. در فرانسه نیز کم و بیش شرایط همافندی حکمفرماست. ضمن آنکه میتران، رئیس جمهور سوسیالیست، گرایش بیشتری به کاهش تسلیحات در اروپا دارد، ژاک شیراک، نخست‌وزیر گلیست و از مدعیان اصلی ریاست جمهوری در انتخابات آینده، طرفدار تقویت روابط ناتو با آمریکا است. این هر دو، البته، در حفظ نیروی ضربت هسته‌ای مستقل فرانسه اختلافی ندارند. همچنانکه انگلستان نیز خواهان حفظ نیروی مستقل هسته‌ای خویش است. شیراک، در سفر اخیر خود به شوروی، مواضع سختی در برابر گورباچف در پیش گرفت.

نیکسون و هنری کیسینجر، رئیس‌جمهور و وزیر خارجه پیشین آمریکا که هنوز در سیاست آن کشور صاحب نفوذند، اعتقاد دارند که باید از «جدایی» اروپای غربی و آمریکا جلوگیری کرد - هدفی که ظاهراً گورباچف تعقیب می‌کند - و بین دو مقوله «دفاع استراتژیکی» و «هجوم استراتژیکی» پیوند برقرار ساخت.

«بازگشت به نقطه صفر» (Zero option) ظاهراً معنای ساده‌ای دارد: آمریکا و شوروی به مرحله نخستین بازمی‌گردند و جنگ-افزارهای هسته‌ای خود را از اروپا خارج می‌سازند. این هدف که از شعارهای اصلی چمبرلان غربی در اواخر دهه ۱۹۷۰ بود، توسط ریگان «ربوده» شد و در سال ۱۹۸۱ از جانب واشنگتن به عنوان برنامه دولت ایالات متحد اعلام شد. هدف آن بود که مخالفان استقرار موشکهای آمریکایی در اروپا آرام شوند و به آنها وانمود گردد که اگر شوروی «به راه» بیاید، آمریکا نیز موشکهای خود را از اروپا بیرون خواهد برد و نیازی به آنهمه سر و صدا و تظاهرات از جانب آنها نیست. استراتژی ناتو بر این استوار است که جنگ‌افزارهای هسته‌ای آمریکا در خاک اروپای غربی مستقر باشد تا شوروی به فکر دست‌اندازی به این خطه نیفتد.

اکنون شوروی «به راه» آمده است: گورباچف اعلام داشته که آمریکا و شوروی باید موشکهای میان‌برد خود را از خاک اروپا خارج کنند. این مطلب با برنامه‌های استراتژیکی آمریکا چندان مغایرتی ندارد - درحقیقت این ریگان بود که در مذاکرات ریکیاویک به شوروی پیشنهاد کرد که هر دو ابرقدرت تا حدود ۵۰ درصد از تسلیحات خود بکاهند، اما این موضوع موجب دو-دستگی در درون دولتهای عضو ناتو و در مناسبات آنها با یکدیگر و ابرقدرتها شده و به نگرانی در میان آنها دامن زده است. «لرد کارینگتون»، وزیر خارجه پیشین انگلستان و دبیرکل کنونی ناتو، معتقد است که چنین کاری می‌تواند «شوروی را به افزایش تولید تسلیحات خود و حتی هجوم به اروپای غربی برانگیزد».

خانم تاچر، نخست‌وزیر بریتانیا، در سفر اخیر خود به شوروی چنین اظهار داشت: «هر ماتی حق دارد از امنیت خویش دفاع کند. شما پیمان ورشو را دارید، ما ناتو را. ما به سیاست بازدارندگی هسته‌ای اعتقاد داریم. تسلیحات سنتی نتوانست از بروز دو جنگ جهانی در این قرن جلو-

زهر نشت مشوه

گروه ادبی و فرهنگی

تحقیق در سبک
و احوال اشعار کلام کاشانی
شمس لنگرودی

فیرنیک - مکائیک
تجدیدی - تقویتی
گمنکور

عطارودی - تلفظ ۱۲۵۶۴۹

زبان‌شناسی

ریاضی - زبان - علوم

تلفن: ۸۲۵۶۴۹